

## جنایت ناتمام

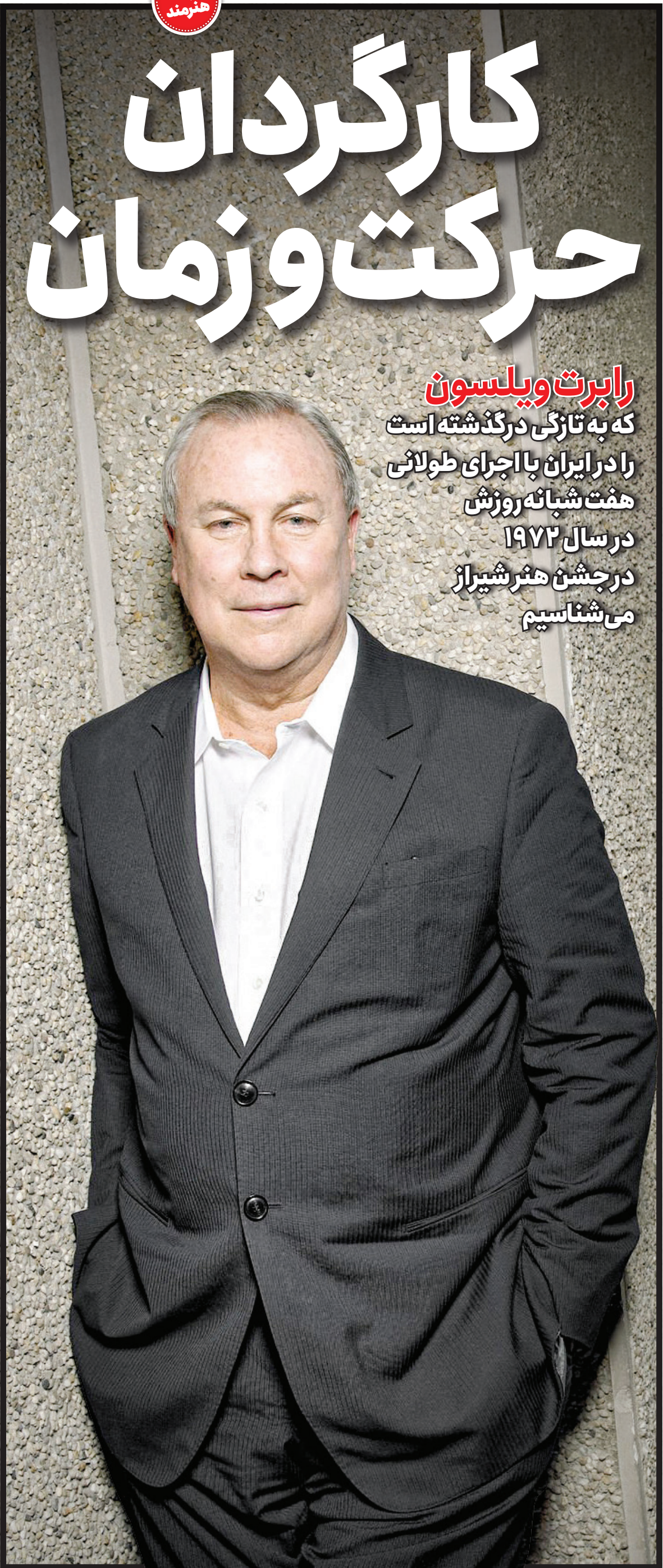
مروری بر پرونده قتل  
داریوش مهرجویی و همسرش

مسعود شاه‌حسینی  
خبرنگار گروه فرهنگ

پس از حدود یک‌سال و ۹ ماه، حکم نهایی پرونده قتل داریوش مهرجویی و همسرش وحیده محمدی‌فر صادر شد؛ پرونده‌ای که گرچه قرار است به‌زودی بسته شود اما پر است از ابهامات، سرنخ‌ها و سوال‌های بی‌پاسخ. درست مثل یک فیلم سینمایی جنایی و معمایی، دادگاه حکم قصاص داده اما فرزندان و خانواده، راضی به قصاص نیستند و تاکید دارند متهمان به‌جای اعدام به‌شدیدترین مجازات جایگزین محکوم شوند و سوال‌ها و ابهام‌هایشان درباره پرونده به‌درستی پاسخ داده شود. دیروز مونا مهرجویی، دختر این زوج هنرمند، پیامی در شبکه‌های اجتماعی نوشت که خانواده‌اش در خواست اجرای حکم قصاص ندارند. او نوشت: «خواستن قصاص به‌معنای نادیده گرفتن، رضایت به آزادی قاتل و گذشت کردن از آن نیست. کاش یکسری‌ها تفاوت این‌ها را متوجه شوند.» این اولین واکنش پس از اعلام پایان رسیدگی قضایی به پرونده چهار متهم پرونده مهرجویی و محمدی‌فر بود. متهم ردیف اول پرونده قتل مهرجویی و همسرش، فردی به نام کریم است که باغبان و سرایدار سابق ویلای آنها بوده و مطابق رأی دادگاه کیفری استان البرز که دادگاه عالی کشور نیز آن را تایید کرده، باید قصاص شود. سه متهم دیگر نیز به حبس‌های طولانی و شلاق محکوم شده‌اند. بااین‌حال آقای فشنندی به روزنامه اعتماد گفته، اولیای دم با تصمیم مشترک و آگاهانه از حق قصاص صرف‌نظر کرده‌اند و خواهان اجرای کامل مجازات‌های جایگزین باتوجه‌به جنبه عمومی جرم شده‌اند. داریوش مهرجویی و وحیده محمدی‌فر، ۲۲ مهرماه ۱۴۰۲ در ویلای شخصی‌شان در زیبادشت کرج به قتل رسیدند. از آن‌زمان تا همین الان که حکم متهمان صادر شده، ابهام‌ها و نقاط تاریک پرونده، سوال‌برانگیز بوده است. ابهام اصلی درباره انگیزه‌های قتل است. وکلای پرونده می‌گویند، قانع نشده‌اند انگیزه‌های شخصی قاتل یا قاتلان چنان‌بالانموده که دست به چنین جنایت‌بی‌رحمانه و هولناکی زده باشند. از آن‌سو نیز ابهام‌ها درباره تلفن‌های همراه متهمان و مقتولان زیاد است. اسفندماه سال گذشته مانوش منوچهری، وکیل خانواده مهرجویی گفته بود که بسیاری از تماس‌ها و برنامه‌ها از گوشی‌های متهمان و مقتولان پاک شده و احتمال داده بود، پای یک آمر در میان است. منوچهری گفته بود، ریز تماس‌های گوشی‌های مقتولان در روز آخر و همین‌طور اپلیکیشن‌های واتس‌آپ، تلگرام و اینستاگرام از گوشی مقتولان و متهمان پاک شده بود. خانواده قربانیان، وکلای آنها و حتی وکلای متهم، ردیف اول می‌گویند که در نحوه رسیدگی به پرونده و رأی نهایی صادرشده، هیچ‌یک از ابهام‌های پرونده پاسخ داده نشده است. آنها هشدار می‌دهند که اجرای حکم قصاص به‌قیمت خاموش شدن بخشی از حقیقت عیان‌نشده تمام می‌شود. وکلا و خانواده مهرجویی معتقدند، در پس این جنایت اراده‌هایی فراتر از مباحثان مستقیم وجود داشته و حکم دادگاه مبنی بر مجازات اقدام‌کننده به قتل بدون شناسایی، معرفی و مجازات آمر و مسبب، ناقص و گمراه‌کننده است. برخی وکلا از جمله وکیل متهم اصلی، به اعترافات و اظهارات ضدونقیض متهم ردیف اول پرونده در دادسرا و دادگاه، درباره حضورش در صحنه جرم استناد می‌کنند و می‌گویند که پیچیدگی‌های پرونده زیاد است و ممکن است با این رویه هیچ‌گاه علل واقعی جنایت روشن نشود. امیر موسی خانی، وکیل متهم در گفت‌وگو با اعتماد گفته، موکل‌اش از ابتدا منکر ارتکاب قتل بوده و اعترافات و ناشی از فشار بازجویی بوده است. او بر ایراداتی چون نبود مترجم برای متهمان غیرفارسی‌زبان و نادیده گرفتن فابل صوتی بازجویی‌ها تاکید کرده است. موسی خانی هم مانند فشنندی به فقدان انگیزه قوی درباره قتل‌ها اشاره کرده و این سؤال را پرسیده که چرا متهمان یک‌بار از انجام قتل منصرف شده و یک‌هفته بعد، همان نقشه را اجرا کرده‌اند. در همین باره نحوه ورود متهمان به خانه، چگونگی استفاده از چاقوها و سایر آلات قتاله، نحوه مشارکت و معاونت در قتل و آثار به‌جامانده از جرم در فضای خانه و پس‌مقتولان نیز، به گفته وکلای پرونده نامعلوم است. با گذشت نزدیک به دو سال از جنایت و با وجود صدور حکم قطعی از سوی دادگاه، پرونده قتل داریوش مهرجویی و وحیده محمدی‌فر در وجدان عمومی و حافظه تاریخی ایران هرگز بسته نخواهد شد. گرچه حکم قضایی، نقطه پایانی بر فرآیند دادرسی گذاشته، اما همین حکم به‌دلیل ابهامات حل‌نشده، خود به سرآغاز پرسش‌هایی بزرگ‌تر و ماندگارتر تبدیل شده است. احترام افکار عمومی، هنرمندان و نخبگان فرهنگی به‌تصمیم خانواده مهرجویی درباره قصاص نکردن، یک‌سوی ماجراست، اما در سوی دیگر انتظاری برآورده‌نشده و سرخوردگی عمیق دیده می‌شود. واقعیت این است که داریوش مهرجویی یک نماد فرهنگی و یکی از پایه‌گذاران موج نوی سینمای ایران، فیلسوف، مترجم و صدایی بود که بخشی از هویت فکری و فرهنگی ایران را شکل داده بود. قتل مهرجویی، تنها جنایت علیه یک فرد نبود، بلکه جنایت علیه فرهنگ و اندیشه بود. به همین دلیل، انتظار حداقلی این بود که پرونده با حساسیتی ویژه و متناسب با جایگاه واقعی‌اش، رسیدگی و مدیریت شود تا هیچ نقطه ابهام و تاریکی باقی نماند. اما آنچه در عمل رخ داد، روندی بود که به‌منظر می‌رسد به‌دنیا یافتن سریع‌ترین و ساده‌ترین پاسخ ممکن است؛ نه لزوماً دقیق‌ترین و کامل‌ترین آن.

# کارگردان حرکت و زمان

**رابرت ویلسون**  
که به تازگی درگذشته است  
را در ایران با اجرای طولانی  
هفت شبانه‌روزش  
در سال ۱۹۷۲  
در جشن هنر شیراز  
می‌شناسیم



کارنامه  
هنرمند

سپیده شمس

روزنامه‌نگار تئاتر



رابرت ویلسون را که به‌تازگی درگذشته، بسیاری از ما در ایران با اجرای «کوهستان کا» می‌شناسیم که در سال ۱۳۵۶ در جشن هنر شیراز اجرا شد و در آن حدود ۲۰ هنرپیشه ایرانی هم همراه با ۳۰ بازیگر گروه ویلسون، اجرا را پیش می‌بردند. «برای دیدن اجراهای من چنان بروید که انگار به دیدن موزه یا نمایشگاه نقاشی می‌روید. رنگ یک سیب، خطوط لباس‌ها، درخشش نورها را تحسین کنید. نیازی نیست که به قصه‌ی نمایش فکر کنید، چون اساساً قصه‌ای وجود ندارد. دلیلی ندارد که به کلمات گوش کنید، چون کلمات هیچ معنایی ندارند. فقط از طراحی اثر لذت ببرید، از معماری منظم فضا و زمان، از موسیقی و احساساتی که این عناصر در شما بیدار می‌کنند. به تصاویر گوش بدهید.»

رابرت ویلسون، یکی از بزرگ‌ترین کارگردان‌های تئاتر تجربی دنیا، از دنیارفت، در ۸۳ سالگی و زمانی که هنوز ایده‌های تصویری درخشانی برای صحنه‌های تئاتر داشت و همچنان ایده‌هایش، بر صحنه تئاتر بازسازی می‌شود. ویلسون را در ایران با اجرای طولانی هفت شبانه‌روزش در سال ۱۹۷۲، در جشن هنر شیراز می‌شناسیم. او با یکی از اجراهایش با نام «پیش‌درآمدی بر کوهستان کا» به ایران آمد و در جشن هنر شیراز آن را به‌شکل محیطی در کوه، اجرا کرد. «پیش‌درآمدی بر کوهستان کا»، یکی از آغازین اجراهای ویلسون است که در ۳۱ سالگی آن را در شیراز به نمایش درآورد. این اثر به‌منزله‌ی یک اجرای تئاتر محیطی روی هفت کوهستان برگزار شد و هفت شبانه‌روز به درازا کشید و ۳۰ بازیگر گروه، به همراه حدود ۲۰ هنرپیشه ایرانی در آن شرکت داشتند. هر روز دو اجرا از شش صبح تا ۹ صبح و بعدازظهر از شش تا ۹ شب ارائه می‌شد. در فواصل بین دو اجرا، تماشاگر می‌توانست وارد فضاهایی که توسط گروه اجرایی ساخته شده بود، شود و هرکدام را که خواست برای دیدن انتخاب کند. اجرا با حدود ۵۰ بازیگر که هفت شبانه‌روز پی‌درپی در صحنه سیاری از یک محله قدیمی در شیراز، به‌همراه تماشاگران شان به‌راه می‌افتادند و از دامنه کوهی به نام چهل مقام بالا می‌رفتند و تماشاگرانی هم در هر مرحله‌ای و در هر ساعتی از شبانه‌روز برای دیدن اجرا به آنان می‌پیوستند. در شب این کوه، سکویی ساده با داربست، برای اجراهای مختلف آماده شده بود که بازیگران در آن اجراهایی را بر صحنه می‌بردند. بیژن صفاری، خاطره خود را از این اجراء در جشن هنر چنین توصیف می‌کند: «مردی می‌رود، زنی به آرامی حرکت می‌کند، زنی با کندی بیشتری حرکت می‌کند، ساعت شش و نیم صبح، آفتاب خستگی شب را از بدن ما بیرون می‌برد... ما در طول شب بیدار ماندیم و خواب دیدیم.» ویلسون درباره این تجربه گفته است: «من می‌خواستم تنایتی را خلق کنم که تماشاگر در طول شبانه‌روز، هر موقع که شب نتوانست بخوابد یا در طول روز که می‌خواهد یک فنجان قهوه بخورد، بتواند به دیدن آن بیاید. در همین راستا اجرایی که هفت شبانه‌روز به‌طول انجامید، اتفاق افتاد.»

## نقاشی، لکت و انزوا

رابرت ویلسون در کودکی طراحی و نقاشی می‌کرد و به‌دلیل لکت زبانی که داشت معمولاً در انزوای خود رویاهایش را با رنگ و طرح، روی کاغذ می‌آورد. او متولد چهارم اکتبر ۱۹۴۱ بود و اولین فرزند خانواده. پدرش وکیلی موفق و مادرش، زنی در سکوت بود که هیچ فعالیت اجتماعی خاصی نداشت. ویلسون معتقد است که پدرش، حکمران خانه و مادرش، الهه سکوت بود. در ۱۷ سالگی توسط یک معلم رقص کودکان استثنایی، لکت‌اش درمان شد؛ خانم برد هافمان، زنی که گویی تاثیر زیادی بر کار و شکل اجراهای ویلسون گذاشت. او درباره خانم برد هافمان می‌گوید: «برای رفع لکت زبانم او به من آموخت که فرآیند حرف‌زدن را کند انجام دهم؛ زیرا ذهن فعال، تصاویری را که بیرون می‌ریزد؛ سریع‌تر از زبان کنترل می‌کند و اینکه بدن سریع‌تر از زبان، عکس‌العمل نشان می‌دهد.» همین نکته تاثیر زیادی بر دو مسئله مهم در اجراهای ویلسون گذاشت؛ یکی زمان و کند کردن روند‌ها و دیگری بدن. اینکه بدن چگونه پیش از ذهن و زبان به پیرامون‌اش پاسخ می‌دهد و برای همین دقت در حرکات حتی اندک بدن می‌تواند با ما به شیوه‌ای عربان‌تر از زبان ارتباط بگیرد.